

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال شافعی به آیه 33 سوره ی نور بر استحباب ترک نکاح

عرض کردیم بنا بر آنچه آلوسی در صفحه 150 از جلد نهم تفسیر روح المعانی نقل کرده است، بعضی از علمای شافعی به این آیه شریفه بر استحباب ترک نکاح برای کسی که امکانات و آمادگی نکاح را ندارد، استدلال کرده‌اند. یعنی وقتی می‌خواهند احکام نکاح را از حیث حکم شرعی بیان کنند، می‌گویند ترک نکاح در بعضی از موارد مستحب است؛ و آن جایی است که شخص قدرت ندارد اسباب نکاح از قبیل مهر و نفقه را تأمین کند. برخی از شافعی چنین ادعایی دارند و خواستند به همین آیه شریفه استدلال کنند.

آیا می‌شود به این آیه شریفه بر این معنا استدلال کرد؟ وقتی آیه می‌فرماید (وَلَيْسَتُغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^[۱]) می‌توان استدلال کرد کسی که امکانات نکاح را ندارد، ترک النکاح برای او مستحب است؛ و در مقابل، نتیجه این می‌شود کسی که امکانات ابتدایی دارد، خود نکاح برای او مستحب است؛ و در نتیجه، از نظر فقهی بگوییم **النکاح مستحب فی جمیع الشرائط فی جمیع الأحوال بالنسبة إلى جمیع الأشخاص**؛ نه، نکاح برای کسی که تمکن از اسباب نکاح دارد مستحب است؛ و برای کسی که تمکن از اسباب نکاح ندارد، ترک نکاح استحباب دارد. بعضی از علمای شافعی گفته‌اند: از این آیه استفاده می‌شود: **ترک النکاح مندوب و مستحب لمن لا يتمکن من النکاح**.

به نظر ما، این استدلال باطل است؛ اصلاً آیه شریفه حکمی را نسبت به ترک النکاح نگفته است. این آیه شریفه می‌فرماید کسی که تمکن از نکاح ندارد، عفت و پاک‌دامنی را پیشه خودش قرار بدهد، در کدام قسمت آیه ترک النکاح ذکر شده است؟ موضوع آیه «من لا يجد النکاح» است؛ کسی که قدرت نکاح ندارد. به تعبیر اصولیین، اگر کسی قدرت از نکاح ندارد، شارع نمی‌تواند نکاح یا ترک النکاح را بر او مستحب کند. کسی که قدرت نکاح ندارد، خود نکاح که نمی‌شود بگوییم مستحب است؛ از آن طرف هم وقتی متعلق، عرفاً متعذر شد، خودش حاصل است؛ و دیگر استحباب ترک معنا ندارد؛ مثل اینکه کسی غذا ندارد بخورد، بگوییم ترک الاکل برای تو مستحب است؛ اینجا تحصیل حاصل است. در مواردی که تحصیل حاصل است، حکم معنا ندارد.

اشکال دیگر آن است که اصلاً این آیه شریفه در مقام بیان استعفاف است؛ می‌گوید کسانی که تمکن از نکاح ندارند، باید استعفاف داشته باشند. حالا یا استعفاف به نحو وجوبی که ما از آیه همین را استفاده کردیم؛ یا به نحو رجحان و استحبابی.

پس، بنابراین، مطلبی که آلوسی از بعضی علمای شافعی در مورد این آیه شریفه نقل کرده است، مطلب غیر صحیحی است.

استدلال به آیه شریفه بر بطلان نکاح متعه

مطلب دیگر راجع به این آیه شریفه، مطلبی است که بعضی از علمای عامه در آیات الاحکامشان ذکر کرده‌اند. کتابی است به نام آیات الاحکام صابونی که این شخص پیرمردی است و ظاهراً زنده هم باشد. او در جلد دوم صفحه‌ی 149 وقتی این آیه شریفه را ذکر می‌کند، می‌گوید: استدلال بعضی العلماء بهذه الآية الکريمة [وَلَيْسَتْغَفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ] - بعضی از علما به این آیه استدلال کرده‌اند علی بطلان نکاح المتعة نکاح متعه باطل است لآنکه لو کان صحیحاً لم يتعين الاستغفار سببلاً لطائق عاجز عن أسباب النکاح ولم تجعل الآية سببلاً لمثل هذه الآية الا الاستغفار يعني الصبر علی ترک الزواج حتی يغنيهم الله من فضله فالامر بالاستغفار متوجه لكل من تعذر عليه النکاح بأي وجه من الوجوه ولو نکاح المتعة صحیحاً الامر الله تعالى به این نظر را از بعضی از علمای عامه نقل می‌کند؛ در آخر می‌گوید وهو استدلال متین.

خلاصه استدلال این است که بعضی از علمای عامه گفته‌اند در این آیه آمده است: کسانی که تمکن از نکاح ندارند، وظیفه‌شان استغفار است؛ اگر نکاح متعه در شریعت جایز بود، خداوند آن را ذکر می‌کرد می‌فرمود حال که نمی‌توانید نکاح کنید، متعه کنید؛ اگر نه نکاح دائم و نه متعه، هیچ‌کدام برایتان مقدور نبود، آن وقت استغفار داشته باشید. از آنجا که خداوند مستقیم مسئله لزوم استغفار را مطرح فرموده، کاشف از این است که راه دیگری نیست. یا نکاح دائم یا استغفار. پس، از آیه استفاده می‌کنیم که متعه در شریعت باطل است.

نقد و اشکال استدلال

به نظر ما، بطلان این حرف بسیار روشن است. مجموعاً شش اشکال بر این استدلال داریم. اشکال اول اشکال نقضی است. مگر در قرآن برای تمتع و استمتاع، غیر از مسئله نکاح، ملک یمین جعل نشده است؛ مگر نفرموده است: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَمْلُوكَاتٍ أُمْنُهُمْ)؟ پس، بگویید ما به این آیه استدلال می‌کنیم برای اینکه ملک یمین هم باطل است. این جواب اول.

جواب دوم این است که این استدلال مبتنی است بر اینکه بگوییم «نکاح»، ظهور در نکاح دائم دارد. یعنی بگوییم در آیه‌ی (وَلَيْسَتْغَفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا) مراد از نکاح، نکاح دائم است؛ در حالی که نکاح یک معنای مطلق است. اولاً نکاح در لغت به معنای وطی است و بعضی از لغویین به معنای عقد هم قرار داده‌اند؛ برخی دیگر از لغویین هم گفته‌اند مشترک لفظی بین الوطی و العقد است. شما به چه قرینه‌ای این را حمل بر نکاح دائم می‌کنید؟ این را عنایت بفرمایید. استدلال بعضی از عامه بر این آیه نسبت به این ادعا فرع بر این است که کلمه نکاح در آیه را حمل بر نکاح دائم کنیم؛ البته این تعبیر گاه در بعضی از السنه هم آمده که می‌گویند کلمه نکاح در قرآن هر جا آمده است، مراد نکاح دائم است مثلاً انصراف به نکاح دائم دارد. آیاتی که در مورد نکاح آمده را دقت کنید: مثل این آیات:

(وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُ ۚ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا)

(وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْنَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ۚ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ ۚ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ۚ فَانْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۚ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مِمَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ۚ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ۚ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

(وَتَرَى غُيُوبَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضَعَفِينَ مِنَ الْوُلَدِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ ۚ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمٌ)

این نکته را دقت کنید؛ این استدلال مبتنی است بر اینکه کلمه‌ی نکاح یا حقیقت در نکاح دائم باشد و یا انصراف به آن داشته باشد؛ در حالی که کلمه «نکاح» وضع لغوی‌اش به معنای وطی و جماع است. پس، «**الذین لا یجدون نکاحاً**» یعنی کسانی که اسباب نکاح را ندارند؛ حالا اسباب نکاح را در جای دیگر بیان کرده؛ هم می‌شود نکاح دائم باشد و هم می‌شود نکاح موقت باشد.

بنابراین، اشکال دوم ما این است که معنای لغوی نکاح وطی یا عقد است؛ و این، مشترک بین نکاح دائم و نکاح متعه است. بله، بعضی جاها قرینه روشنی داریم که نکاح دائم مراد است؛ اما در بعضی آیات هر دو مراد است مثل (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ **مِنَ النِّسَاءِ**)؛ که فقها برای اینکه انسان نمی‌تواند زن پدر خودش را بگیرد، نه دواماً و نه متعۀ، به همین آیه استدلال می‌کنند. پس، کلمه نکاح، اطلاق دارد و شامل متعه هم می‌شود. نکته‌ی اصلی عرض من این است که «دوام» در معنای نکاح و در موضوع له نکاح نیست؛ حتی در معنای شرعی نکاح نیز دوام نیست. بله، اگر جایی قرینه بود بر اینکه دوام مراد است، **نَأْخُذُ بِالْقَرِينَةِ**.

اشکال سوم این است که ادعای بعضی از علمای عامه مبتنی بر مفهوم شرط درست است. «**الذین لا یجدون نکاحاً**» را بر گردانیم به شرط؛ بگوییم **إِنْ لَمْ تَجِدُوا نِكَاحاً**، اگر نکاحی پیدا نکردید، استعفاف داشته باشید؛ یا یکی دیگر از مفاهیم، مثل مفهوم وصف و مفهوم لقب. این استدلال مبتنی بر مفهوم است؛ اگر بگوییم اصلاً آیه در مقام بیان مفهوم نیست، بلکه در مقام بیان این است که در صورت عدم قدرت بر نکاح استعفاف داشته باشد. مثل این است که بگوییم حالا که امروز غذا ندارید، بخوابید؛ این بدان معنا نیست که مطالعه نکنید و یا کار دیگری نکنید. پس، آیه‌ی شریفه مفهوم ندارد؛ و این ادعای شما فرع بر این است که ما از آیه شریفه مفهوم‌گیری کنیم.

اشکال چهارم این است که اگر بگویید آیه مفهوم دارد، می‌گوییم بحث مفهوم در احکام مولویه جاری است، اما در احکام ارشادیه جای مفهوم‌گیری نیست. در همین مثالی که عرض کردیم، می‌گوییم اگر امروز گرسنه هستید، فعلاً بخواب و استراحت کن. این ارشاد بر این است که خوابیدن سبب می‌شود یک مقداری گرسنگی را فراموش کنی؛ اما معنایش این نیست که مطالعه نکنید؛ راه نروید. اساساً در احکام ارشادیه جایی برای مفهوم‌گیری نیست.

اشکال پنجم این است که خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه در مقام بیان یک راه حل عمومی است. درست است نکاح متعه نیز راهی است، اما برای چند درصد از مردم میسر است؟ کدام قانونگذاری را سراغ دارید که چنین قدرت و توانایی داشته باشد که بگوید اگر کسی قدرت بر نکاح ندارد، بگوید من یک راه حل عمومی می‌خواهم ارائه دهم؛ تمام قوانین امروز دنیا را بررسی کنید اصلاً این را نمی‌فهمند؛ می‌گویند اگر در جامعه‌ای جوانها قدرت بر نکاح ندارند، دولت فشار بیاورد و... یا فرض کنید راهکارهایی را در پیش بگیرند که قدرت شهوانی مردها را تخفیف دهد؛ نهایت چیزی که به عقل بشر می‌رسد، این است؛ حالا اینها هم چقدر قابل پیاده شدن است و چقدر اثر دارد، معلوم نیست. اما خداوند تبارک و تعالی در این آیه در مقام بیان یک راه حل عمومی است؛ یعنی یک دستور العملی دارد که برای همه امکانش هست؛ در همه شرایط نیز امکانش هست؛ و آن استعفاف است. پس، جواب پنجم این است که متعه یک راه حل محدود است، و برای بعضی از افراد ممکن است میسر باشد؛ بنابراین، کفایت نمی‌کند. و چون خداوند در مقام بیان راه حل کلی است، استعفاف را فرموده است. و این، نکته‌ی بسیار لطیفی است که در آیه استفاده می‌شود.

جواب ششم این است که - این جواب به ذهن آمده، آقایان در مورد آن تحقیق کنند - چه بسا در زمان نزول این آیه شریفه هنوز متعه تشریع نشده بود. آیه متعه، آیه‌ی 24 سوره نساء است که می‌فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ **مِنْهُنَّ فَاْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً** ۴) **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَ تَرْضَيْتُمْ بِهِ ۴ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۴ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**)؛ اکثر مفسرین حتی مفسرین عامه که حالا بعداً ان شاء الله این را مفصل بحث می‌کنیم - می‌گویند از این آیه مشروعیت متعه و لزوم ادای مهر عند الاستمتاع استفاده می‌شود؛ سؤال این است که آیه شریفه سوره نور اگر بعد از این آیه نازل شده باشد، آن وقت باید بگوییم چرا خداوند این ر فرموده است؛

اما احتمال دارد این آیه قبل از آیه سوره نساء نازل شده باشد؛ اگر آیه استعفاف قبل از آیه متعه نازل شده باشد، دیگر مجالی برای این اشکال نیست. منتها عرض کردم این را خود شما در کتاب‌هایی که تاریخ نزول آیات ذکر شده است، تحقیق بفرمایید. پس، با این شش اشکال روشن شد که ادّعای بعضی از علمای عامّه در بطلان نکاح متعه استفاده از این آیه‌ی سوره‌ی نور باطل است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.